



چارتاقي  
بنايي براي  
سروک

اول:

متن، تصویر و صدا



## حیات سروک از دید بهاران:

### متن:

اول یه درخت خیلی بزرگ..یه درخت چنار خیلی سبز و با شکوه بین ابرا.. و آدمای معمولیو می بینم که از یه دروازه رد میشن و بعد تبدیل بهشون دو تا بال داده میشه. و بعد همه برای زندگی بهتر برای خودشون و همینطور بهتر بودن سروک تلاش می کنن.. گروه های مختلف رو میبینم که پروژه های مختلف رو انجام میدن..عکاسی..طراحی و..و خیلیاشونم مثل ما برای مراقبت از این درخت تلاش میکنن.. اینجا جاییه که به اشخاص احترام گذاشته میشه...جایی که آرامش و مهربونی هست.. جایی که میشه...یه گوشه نشست و یه فنجان شکلات داغ خورد:) جایی که ما از خودمون میگیریم و نگاهی به درونمون میندازیم..جایی که میشه با آدمای زیادی معاشرت کرد و باهاشون حرف زد...آدمایی که...همدیگرو درک می کنید و خبری از هیچ چیز منفی ای مثل توهین و تحقیر نیست..همه به هم احترام میزارن.. و حتی اگر اتفاقی هم بیوفته..تسهیلگرا حلش می کنن...:))

خلاصه که اینجا...جای محشریه و مرسی از کسایی که ساختنش:))) قابل توجهه بگم خیلی..اینا رو تجربه نکردم و مدت زیادی از عضو شدنم نمیگذره ولی..خیلی چیزا رو با یه نگاه ساده هم میشه فهمید و با توجه به چیزی که از کسایی شنیدم که بیشتر اینجا وقت گذروندن..فکر می کنم اینطور باشه:)))



# کلاژ اول یاسی:

## متن:

ترکیبی از کلمات که همشون منو یاد سروک میندازه.

دوچرخه، بازیگوشی، ابرها، نور و روشنایی و روز، نشستن روی یک نیمکت، قدم زدن در راه بین چمنها

من از « حیاط » شروع کردم برای ساخت کلاژ. چون هم اولین جاییه که همو دیدیم و هم فعالیت‌هاش آزادانه تره و راحت‌تر می‌تونستم توصیف‌اش کنم.

خب حیاط از دیدگاه من:

اولین جایی که ذهنم رفت حیاط مدرسه بود اما یاد یه چیزی افتادم. توی حیاط مدرسمون همیشه قانون‌های عجیب غریب بود. هی می‌گفتن تند ندویدید، فلان بازی ممنوعه، توپ نیارید:)) یا حتی اینکه آبخوری مبصر داشت و یه آب خوش از گلومون پایین نمی‌رفت. یادمه حتی یه مدت بدمینتون ممنوع بود، یا یه قانون عجیبی که داشت مثلاً بیشتر از ۴ نفر نمیتونستیم دور هم جمع بشیم:}}}}}} اما، یکی از جاهایی که واقعا به من خوش می‌گذشت، زمین بازی پارک‌ها بود. یادمه با دوستانم قرار می‌گذاشتیم فلان ساعت پارک باشیم. یادمه گاهی وقتا با دوچرخه می‌رفتم و خیلی کیف میداد.

کوچیک‌تر که بودیم، مامانامون میومدن می‌نشستن به حرف زدن و ما تا مرز عرق ریختن و له شدن:))) بازی می‌کردیم. اولاً که قانونای مدرسه رو نداشت و هر بازی‌ای دوست داشتیم می‌کردیم. از همه باحال‌تر موقع‌هایی بود که مامانا حواسشون نبود و یه کار خطرناک می‌کردیم و وقتی با موفقیت انجامش می‌دادیم کلی کیف می‌کردیم. یادمه همیشه‌ام موقع برگشت در حال غر زدن بودیم که چرا داریم زود برمی‌گردیم:)))

بعد از ۱۰ سال گذشتن از اون دوران شیرین زندگیم، حیاط سروک برای من همچین جاییه، نه اینکه بخوام با دوچرخه بیام و تاله و لورده نشدم، پامو از زمین بازی نذارم بیرون:)) اما دوستایی دارم که کنارشون همونقدر هیجان رو (از نوع بزرگ‌تر) تجربه می‌کنم.



## موسیقی:

صدای بازی بچه‌ها در پارک

# کلاژ امید:

## متن:

سلام بر هم پروژّه ای های خودم

در هیاهو های این روز ها تصور خانواده ام , سروک تنها آرامش بخش است.

سروک به جایی دور از اینجا دور از این هیاهو ها در جایی که تا شعاع های دوری از آن تنها بر قانون سروک گوش میدهند بنا شده.

قانون سروک , یعنی خودمان بودن همانطور که در خلوت خود زیست میکنیم همانطور نیز در کنار اعضای خانواده خود رفتار کنیم به دور از ترس و قضاوت .

در حیاط سروک نشسته ام البته نام یکی از بزرگترین اتاق های سروک که در آخرین طبقه این ساختمان نیز قرار دارد حیاط نام دارد اما کمی مانده تا از نقش و نگار آن به ذهنم چیزی برسد. در چند صد متر آن ور تر در بزرگی است که به بیرون راه دارد اکثر اوقات باز است زیرا اعضای سروک بیشتر در رفت و آمدند نه آنکه دیری بپاییند و زودی بروند بلکه چون این خانواده خانواده بزرگیست و خب هر کس کار و درگیری خود را نیز دارد. هرکس که میرسد از ماشین خود و یا ماشینی که آن را رسانده وسایل زیادی برای چند هفته همراه خود آورده تا در مدت زمان دلخواه اینجا بماند. حیاط سروک به جنگلی با رودخانه کوچکی راه دارد و از سمت دیگر توسط درختان تنومند دوره شده است میتوان گفت اگر در بخشی دور از این بوستان باشید دیگر چشم حتی ساختمان عظیم سروک را نیز نمیبند.

سخت بود پیدا کردن چنین جایی که به جای دیوار , صخره ها و درختان سر به فلک کشیده دور آن را گرفته اند و از پشت اگر موجود زنده ای بیاید حتما حیوانات جنگل باشند ودیگر هیچ. چند وقت پیش تعدادی خرس کوچک خیلی آنور تر از رودخانه دیده بودم خدا بخیر کند. کلبه های چوبی سالن های زیر زمینی و یا رو باز درست شده در دور تا دور ساختمان اصلی بیشتر برای همنشینی های عادی اعضاست اما چند سالن متفاوت مانند آنفی تاتر زیر زمینی و رو باز سالن دوستی و همچنین محوطه گفت و گو بیشتر برای کار های جمعی و کلی سروک هستند.چون مجالی نیست وارد سالن آنفی تاتر که بیش از 15 بار خود در آن اجرا کرده و کلی خاطرات شیرین دارم نمیشوم اما باید بگویمم که کمی آنور تر ( احتمالا دیگر این یکی را چشم میبیند) سالن ورزشی تندرستی در حال ساخت است اما برای بر هم نخوردن آرامش محیط مراحل ساختش آرام تر انجام میشود در طبقه هم کف که دور تا دور آن شیشه ایست صندلی های گوناگونی وجود دارند برخی در گوشه ای در حال طراحی اتاق شخصی خود هستند و برخی دیگر با هم خوش و بش میکنند گروه هایی که داخل پروژّه ها و کارگاه ها تشکیل شده نیز قابل مشاهده هستند و دو نفر سه نفر کنار هم در حال صحبت و هم فکری اند. آنور تر تنور خانه سروک است که اصولا هرکس برای خودش غذا درست میکند و هر روز تجربه جدیدی از پخت غذای مختلف کسب میکند گاهی برخی نیز ,غذای خاصی را به بقیه یاد میدهند.

آنور تر امیرحسین در حال تعویض برگه های روی تابلو اعلانات است طراحی داخلی سروک تشکیل شده از دیدگاه مدرن و همچنین غربی و تلفیق آن با سبک و سیاق ایرانیست ( از اونجایی که تنها اشناییم با معماری و طراحی ساخت ماکت و طراحی یک نمایشگاه بوده توضیح شفاف تری ندارم 😊) یکی از بدی های ساختمان نداشتن اسانسور است. خیلی به آقای ماجد گفتم برای این ساختمان 5 طبقه (با هم کف) اسانسور هم در نظر بگیرید اما طبق روال همیشه با من مخالفت کردند.(😊)طبقه دوم اتاق های متفاوت و مجزا از هم برای پروژه ها کارگاه ها رویداد ها و دوره های سروک است که طراحی هر کدام توسط تسهیلگران آن بخش خاص در طی جلسات طولانی با تسهیلگران دیگر اعضای قبلی آن بخش و همچنین طراحان مختلف صورت گرفته و مختص آن دوره پروژه و کارگاه است ( در کل چون رویداد ها توسط اعضا و راهنما های مختلف صورت میگیرد در اتاق های کنفرانس در بیرون از ساختمان اصلی برگزار میشود) در هر اتاق هر شخص تابلویی برای خود دارد که پیام های اصلی خود را در آنجا قرار داده و در طی روز و جلسات کوچک در باره آن هم فکری و صحبت میشود.

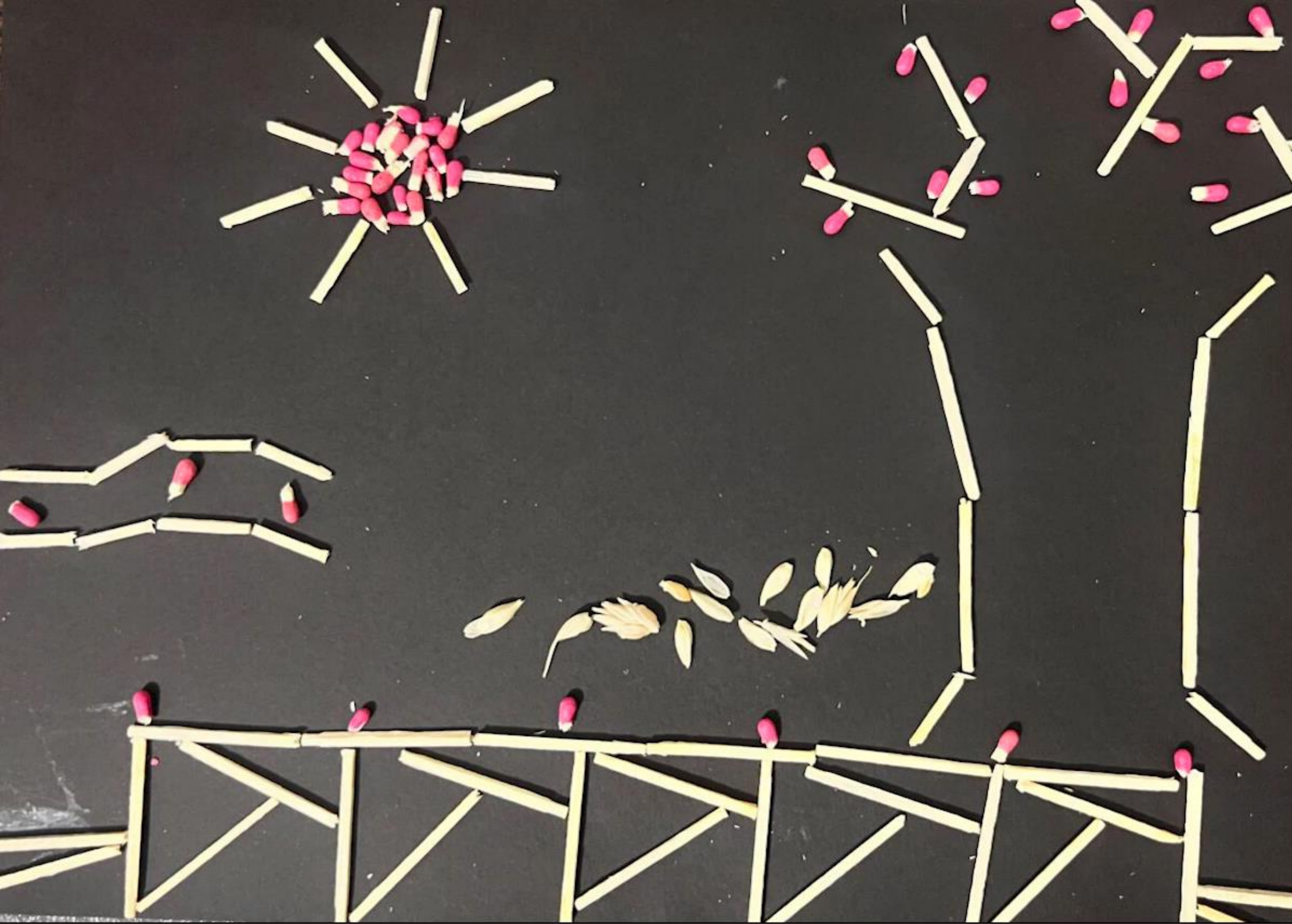
طبقه سوم و چهارم اتاقک هایی مختص هر فرد وجود دارد که طبقه چهارم هنوز تکمیل نشده زیرا اعضای آن هنوز طراحی خود را برای اتاق خود تکمیل نکرده اند.

و اما طبقه اخر سالنی بزرگ به اسم حیاط ( من پیشنهاد داده بودم تا سر باز ساخته بشه عین روف گاردن ها) به همراه چند اتاق برای جلسات تسهیلگران سروک

اکثر رنگ های بخش های عمومی به رنگ سبز و ابی و بنفش روشن طراحی شده و در کنار آن طرح چوب به همراه وسایل طوسی رنگ وجود دارد اما مکان های خصوصی نسبت به سلیقه هر فرد و هر تیم طراحی شده.

به تازگی عطر جدید سروک نیز رسیده ( در رایحه های مختلف 😊) که بیشتر بچه ها از آن استفاده میکنند و کل فضا بوی آن را گرفته.

میخواهم به اتاقم در اخر راهروی طبقه سوم بروم که دارای دیواره بیرونی شیشه ایست و فکر کنم چهار در چهار است و با طرح چوب و رنگی هایی که برای کل سروک استفاده شده بود اطراحی شده (چون تابع سروکم مدیونید فکر کنید چون علاقه خودمه این طرح ها و رنگ ها 😊)



## موسیقی:

## نواختن امید



## کلاژ اول نعیم:

{**ایده ساخت**} همیشه دوست داشتم از "چیدمان" ها عکس بگیرم. نمی‌دانم این عکس چقدر کلاژ است؟ ولی دوست داشتم کمی تخت‌تر باشد که نشد. ماجرا از این قرار است که فکر کردم به جای کلاژ از یک تصویر عکس بگیرم که چیدم. اینجا یک گوشه‌ای از حیاط سروک است که البته تمام المان‌هایی که دوست داشتم در سروک باشند هم گوشه‌کنار پیدا هستند.

{**قصه**} اینجا شبیه هیچ جای دیگری نیست. چرا؟ چون ذره ذره‌اش را خودمان ساختیم. آن دیوارها که شبیه پنیر است را می‌بینید؟ یک روز یک از بچه‌ها فکر کرد یک پنیر گنده روی دیوار بکشد و برای همین دیوار را رنگ کرد. یک روز هم یکی از بچه‌ها که بوستون زندگی می‌کرد یک تابلوی بزرگ از دوچرخه‌سوارها آورد تا بزنیم به دیوار سروک آخر خودش خیلی عاشق دوچرخه است و هر وقت که پیش ما می‌آید سوار دوچرخه شده. اما حیاط سروک که بدون درخت هم نمی‌شود برای همین یک انار را با چندتا ورد که از دزدهای دریایی یاد گرفته بودیم بزرگ کردیم و به جای درخت یک گوشه حیاط گذاشتیم. کشتی دزدها را هم که می‌بینید؟ یک دوره کوچکی یکی از اعضا دزد دریایی شده بود و حتی در زمان هم سفر می‌کرد و کشتی‌اش را بعد از بازنشستگی آورد و گذاشت گوشه سروک برای یادگاری. روبیک و فرفره وسایل بازی هستند که بچه‌های سروک درست کردند و گاهاً دور فرفره می‌چرخیم یا از روبیک بالا می‌رویم. کتاب‌فروشی هم ایده یکی دیگر از بچه‌ها بود. دوست داشت کتاب‌فروشی را امتحان کند و برای چند وقتی کتاب می‌فروخت. البته البته شده کتاب‌فروشی و با کارت عضویت سروک هر کتابی که بخواهیم می‌توانیم بخریم. خلاصه اینکه گوشه‌گوشه سروک را ما ساختیم و برای همین این قدر خفن شده.

{**موسیقی**} بازار رشت به صداهایش مشهور است. انگار همیشه «زندگی» در آن جریان دارد. فرقی ندارد اول صبح بروی یا آخر شب یا خود ناهار بازار. مهم این است که این هیاهو شبیه صدای موتور و شلوغی نیست. شنیدنش شبیه موسیقی است و به آدم کیف می‌دهد و برای همین صدای بازار رشت را برای این کلاژ انتخاب کردم.  
\*آهنگ «بازار رشت» از آلبوم «در دنیای تو ساعت چند است؟» به آهنگسازی کریستف رضایی



# کلاژ دوم نعیم:

{ایده ساخت} به نظرم کلاژ اصلی ام این یکی حساب می‌شود. اینجا سعی کردم فضای سروک را تجسم ببخشم و برایم مهم بود که یک سری تصویر را واقعاً بهم بچسبانم. از حرف‌های بچه‌ها هم استفاده کردم. اول یک نقاشی را فتوکپی گرفتم و بعدش از جاهای مختلف عکس‌هایی را پیدا کردم و چسباندم. آخر هم جاهایی را رنگ کردم تا تصویر خیلی سیاه نباشد.

{قصه} سروک یک قهوه‌خانه مخصوص دارد که البته محبوب‌ترین نوشیدنی‌اش هم شیرکاکائوی داغ است چون همان‌جور که در این عکس می‌بینید، پایین سمت راست یک مزرعه کوچک کشت کاکائو داریم. کنار آبراه سروک بعد از ظهرها می‌شود فرش پهن کرد و نشست یا حتی دراز کشید و به آسمان نگاه کرد؛ می‌شود بازی کرد؛ می‌شود با همدیگر حرف زد و... اما مهم‌ترین ویژگی حیاط سروک دوتا پورتال [انتقال‌دهنده] هستند که بالای دوتا برج سروک هستند. همان مکعب‌های رنگی که در تصویر می‌بینید. از این دوتا پورتال بچه‌های سروک هر کجای کره زمین یا کائنات باشند می‌توانند وارد فضای سروک شوند و در برنامه‌ها و دورهمی‌ها شرکت کنند. البته پورتال‌های همیشه برای اعضا باز است و هر وقتی که بخواهند می‌توانند بیایند پیش سروکی‌های دیگر. برای ارتباط بهتر یک شبکه اینترنت خیلی قوی هم داریم که هیچ‌وقت گیر نکنیم و به راحتی به کارهایمان برسیم. البته بعضی از بچه‌های سروک خیلی تکنولوژی دوست دارند و برای همین سعی می‌کنیم به‌روز باشیم. پشت سروک که جای پله‌پله است که چند وقتی است نهال می‌کاریم و حتی بعضی‌هایشان رشد کردند و وقتی از سروک بیرون را نگاه می‌کنیم از اینکه درخت‌ها را خودمان کاشتیم حس خیلی خوبی داریم. خلاصه اینکه اینجا قرار است راحت راحت باشیم و هر گوشه‌ای از آن را به سلیقه خودمان تغییر دادیم.

{موسیقی} هیاهو شاید جالب به نظر نرسد ولی هیاهو مدرسه یک جور دیگر است. پر از صدای شیطننت و شلوغی و نشاط. انگار برعکس هیاهو و صداها، صدای مدرسه آدم را اذیت نمی‌کند. البته حیاط سروک شبیه حیاط یک مدرسه هم هست چون واقعاً هیاهو در آن جریان دارد و هر کسی سرگرم کاری است.

\*صدای شلوغی حیاط مدرسه



# کلاژ دوم یاسی:

این کلاژ با الهام از کلاژ شماره دو نعیم ساخته شده است:))))

موسیقی: موسیقی معروف هری پاتر

چون این کلاژ و خیلی موقعها فضای سروک منو یاد مدرسه هاگوارتز و حال و هواش میندازه!!

موسیقی:

صدای بازی بچهها در پارک





# کلاژ مینا:

متن:

خانه ای آجری در جنگلی دور افتاده، تنها و تقریبا مدرن. بنایی که از بیرون مشاهده می شود از آجر های قهوه ای که یکی در میان کمرنگ و پررنگ اند ساخته شده است و پنجره هایی با اشکال مختلف هندسی دارد. ارتفاع این خانه تقریبا کم است و شاید بتوان گفت شبیه به کلبه های شمال کشور است:))

اما با این تفاوت که درون این خانه بسیار مدرن است و رد پای تکنولوژی را در همه ی قسمت های این خانه می توان دید، درون خانه اتاق های زیادی وجود دارد. اما با این تفاوت که اعضای این خانه همگی باهم زندگی می کنند و اکثر مواقع از آن اتاقک ها دور هستند و همگی دور هم و باهم مشغول به گفت و گو و کار هستند.

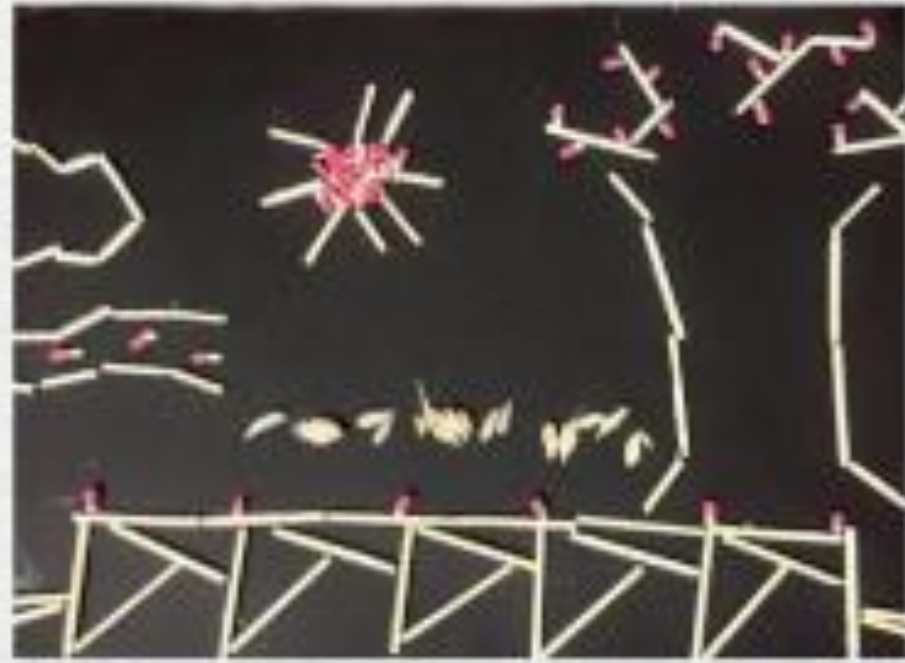


دوم:

# قصه حیاط سروک

از امید، مبینا، نعیم، یاسی و یاسمن





## حیات سروک

...فریره... چرخ فلک... جریان...

حیات سروک

ماهی... خرگوش... روباه... پیکاسو... حباب...

دوچرخه... سرسره... سر خوردن... جاده... راه

رنگ... پازل... نردبان... بازیگوشی

..... سبز... کبریت... تکنولوژی... سبزی

آبنبات... بیسکویت... آجیل شب چله

صندلی... نیمکت... توپ... چوب... قل قل

لاک پشت... میوه... گرم و نرم... آجر... خونه...

چشم... سکوت... قدرت... ابر... آسمون... رقص... گندم... آفتاب... بازی

پرنده... اردو... فرش... نور... چراغه

... نامه... آبشار... آب... رود... درخت... فضای باز... صدا

..... زندگی... دوست... خانواده... آرامش... مامان بزرگ... خاله... آسه آسه

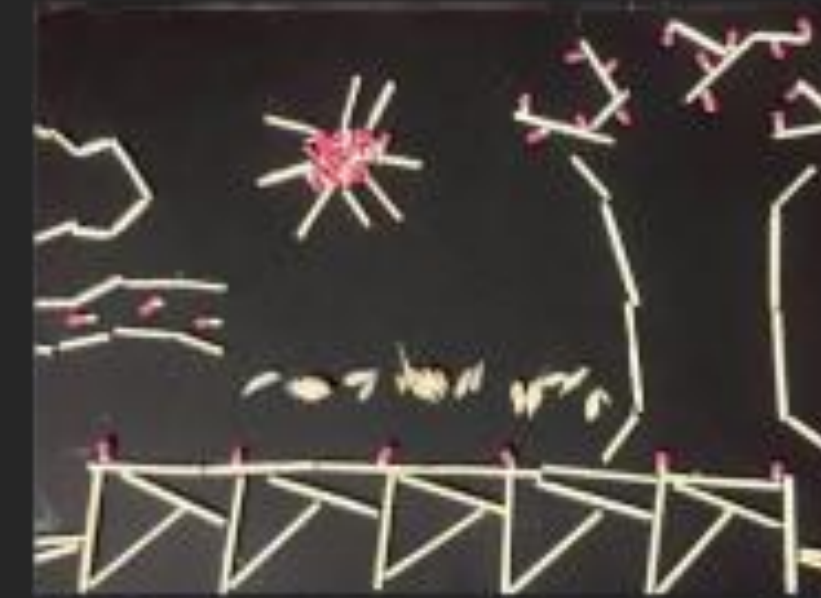
# قصه حیات سروک

## یاسمن:

آفتاب که زد، سوار حباب سروکی خودم شدم و از روی سرسره آبی باغ، سر خوردم توی حیات. فرفره‌هایی که به سرسره وصل بودند، با حرکت من چرخیدند و به رقص درآمدند، و صدای زنگوله‌هایی کوچکی که به پرهایشان وصل بود مثل یک آهنگ ورزش صبحگاهی، توی گوشم پیشید. دیشب جشن یلدا داشتیم و من کلی آجیل و آبنبات و تنقلات خورده بودم، حالا داشتم کمی آجیل شب چله برای لاکپشت پیر توی حیات می‌بردم. همیشه آهسته آهسته و سر صبر حرکت می‌کرد، به جز آنروزی که یکی از بچه‌ها تفلکی را گذاشت روی سرسره و او هم از روی ترس دست و پایش را جمع کرد و قل خورد پایین..

## یاسی:

از روی صندلی چوبی بلند می‌شوم، نیم‌نگاهی به امید می‌کنم. همچنان مشغول بازیگوشی است. دل به جاده می‌زنم. نعیم با سرعت باد، سوار بر دوچرخه‌اش از کنارم می‌گذرد و سلامی میکند. گندم‌ها هم در باد می‌رقصند. حس خوشبختی دارم، حس گرم و نرم بودن در خانواده. شروع می‌کنم به دویدن می‌کنم. روی چمن‌ها قل می‌خورم. احساسی شبیه آزادی یا شاید خود اون. کمی دورتر یاسمن رو می‌بینم که روی فرشی ایرانی نشسته، مشغول صحبت است. چهره‌ها را نمی‌شناسم. شاید چون این فصل کمتر دیدمشان. بهاران، رها، پرنیان و حدیث هستند که کمی آن‌طرف‌تر زیر درخت نشسته اند و مشغول گپ‌وگفت با یاسمن هستند. جاده تمام می‌شود، پیش دوستانم که می‌رسم، بهم بیسکوییت تعارف میکنند. دارد خوش می‌گذرد و زندگی جریان دارد. به قول امید، کاش پیکاسو هم اینجا بود.



# قصه حیاط سروک

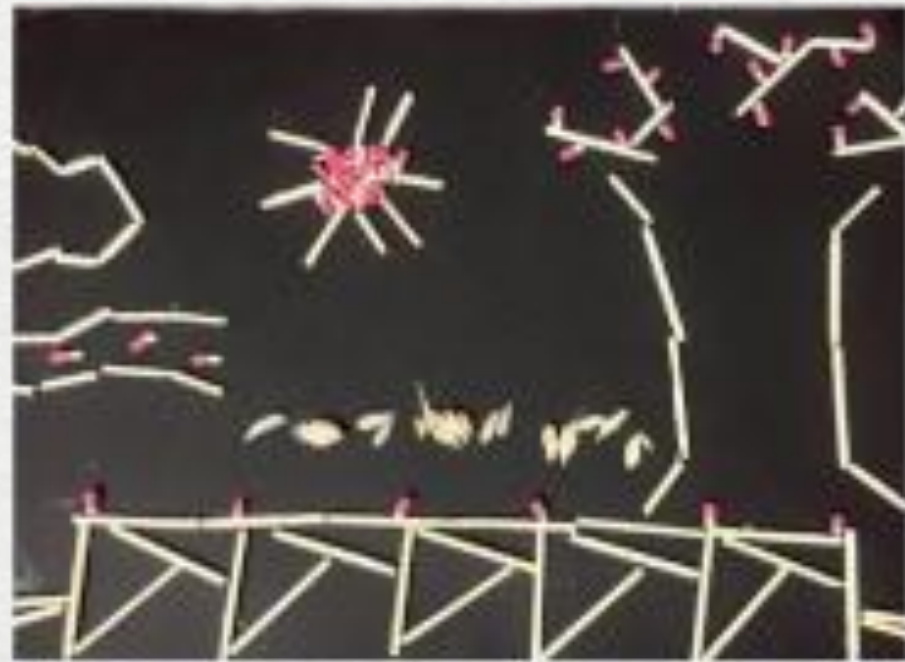
امید:

در حیاط سروک، حیات جریان دارد.  
من، مادر بزرگم را هم با خودم آورده‌ام.

“مامان جون” ام بعد از سلام دادن آسه آسه به سوی درختان و سبزی ها می‌رود. من با آرامش می‌گویم: مراقب روباه ها باش، برای خرگوش و ماهی ها به این سمت میان.  
نعیم که در حال پدال زدن دوچرخه‌اش است و سمت ما می‌آید با نامه ای که در دست، بر روی دسته دوچرخه دارد به همراه ذوقی خاص می‌گوید: یاسمن داره برای شب چله آجیل، آبنبات و بسکوییت میاره. تو همین جاده پشتیه الان هاست که برسه.  
به شوخی به او می‌گویم: باه‌اش بد که حرف نزدی؟

یاسی که روی صندلی چوبی گرم و نرم جلوی خانه‌مان “بنایی برای سروک و زندگی” نشسته و لاک پشتی در بغل دارد با لبخند متذکر میشود: امید، اینقدر بازیگوشی نکن.  
به بنا نگاهی می‌اندازم، همانطور که مبینا گفته بود چوبی و آجری نمایان می‌کند و مرا یاد چوب کبریت هایم می‌اندازد. این خانه که رنگ هایی سروکی در خود دارد بر روی فرش که گوشه ای از آن انداخته شده پرنیان، حدیث و رها جا خوش کرده بودند و آن سمت‌تر بهاران در حال تکمیل پازل سبز رنگ‌اش و مهر در حال نقاشی حباب هایی توپ نما. بقیه اعضای خانواده سروکی من هم هستند، رفته‌اند سمت گندم‌زار به دنبال آبشار و رودخانه. ما هم کمی دیگر همراه با یاسمن به آنها ملحق می‌شویم. مطمئناً از این آسمان نیمه ابری که پرنده‌ها در آن میرقصند و با هم بازی می‌کنند همراه با -البته شاید- میوه خوردن لذت می‌برند.

چه منظره قشنگی... کاش پیکاسو هم اینجا بود.



# قصه حیاط سروک

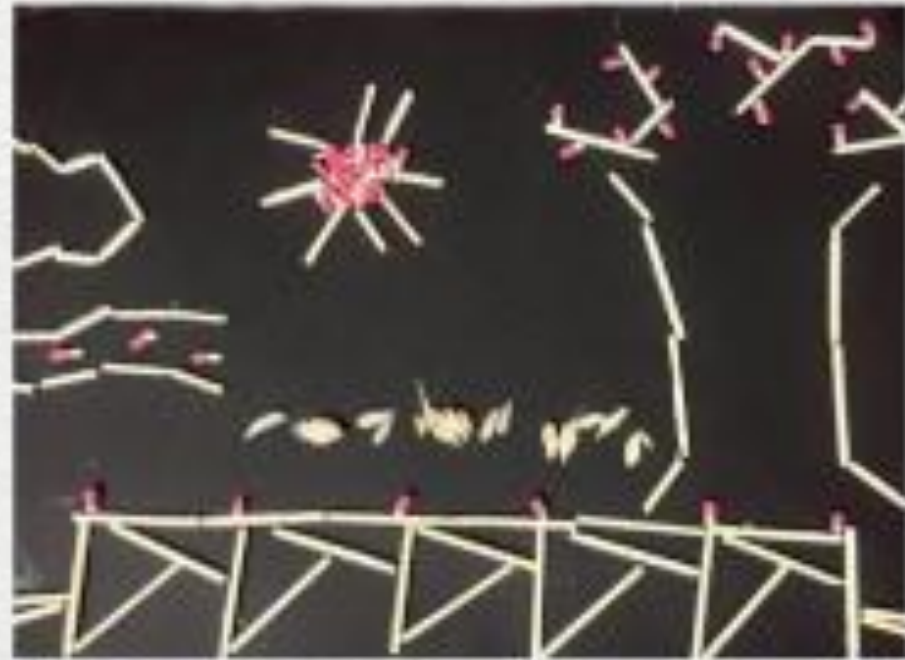
میبنا:

آسه آسه به حیاط سروک رسیدیم. اینجا بار دیگر حیات جریان داشت، راه برای فکر کردن زیاد بود و سکوت نا چیز.

به اطرافم نگاه می‌کردم، امید را دیدم که به همراه یاسی قدم زنان به سمت درخت آبنباتی می‌آیند، نعیم کمی آن طرفتر دوچرخه اش را زیر خانه‌ی آجری پارک کرد و به سمتان آمد. یاسمن هم نامه‌ای در دست داشت، احتمالاً دوباره خبری در راه بود...

همگی زیر درخت آبنباتی جمع شدیم، گرم صحبت شدیم و بار دیگر جریان خشک زندگی را با گفت و گوهایمان لطیف‌تر کردیم.

زیر این درخت و در کنار این خانه‌ی آجری با این آدم‌ها می‌شود تا ابد گرم و نرم بود. اینجا سروک است! جایی برای باهم بودن، فکر کردن، آرامش و یادگیری. اینجا زندگی تا ابد جریان دارد! جریانی متفاوت، به دور از تلاطم و پر از رنگ‌های جور و اجور...



# قصه حیاط سروک

نعیم:

با دوچرخه رسیدم سروک. مثل همیشه غلغله و هیجان در جریان بود. بعضی کنار سرسره و چرخوفلک بودند و کنار کنار روباه و لاکپشت و ماهی بازی می‌کردند.

مثل همیشه رسیده بودم به جایی که برایم گرم‌ونرم بود و معنای زندگی داشت. صدای رودخانه می‌آمد و ابرهای قشنگی در آسمان بودند؛ البته نباید از درخت‌ها یگنرم که جای‌جای سروک به شکل‌های مختلف رشد کرده بودند. اینجا سروک است.

